

توت‌فرنگی گیاهی نهان‌دانه از تیرهٔ گل سرخ است. رشد این گیاه علفی پایا در آب و هوای معتدل گرم و در بستر غنی از گِیاخاک و خاک اسیدی بسیار خوب است. گل‌های توت‌فرنگی نسبت به سرما به شدت حساس هستند ولی عطر و طعم نهنج (قسمت خوراکی گیاه) با انجماد از بین نمی‌رود. در نزهت نامه‌عالیای این میوه کهچ خوانده شده‌است. توت‌فرنگی به دلیل دارا بودن فیتو کمیکال، اثرات مثبت بسیاری بر روی مغز می‌گذارد و می‌تواند اثرات نامطلوب پیری بر مغز را کاهش دهد.

از نوبرانه که حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم؟

خوردن حلال، بردن حرام

وقت این بشر دوپا که همیشه هوس استفاده از هر چیز زودتر از موعد را دارد برمی‌دارد این بادام‌ها را قبل از این که سفت شوند از درخت می‌چیند و اسمش را هم عوض می‌کند و می‌گذارد چغاله بادام. البته همین‌جا دارد به عنوان کسی که تمام بچگی‌اش را در باغ‌هایی با میوه‌های بهارانه گذرانده برایتان توضیح دهم که باید موقع پول کزاف دادن پای خرید چغاله بادام حواس‌تان باشد که چغاله زردآلو را جای چغاله بادام به‌تان قالب نکنند. چرا که در هفته‌های اول هیچ فرقی بین قیافه بادام خام و زردآلوی خام نیست و مزه‌شان هم فقط کمی با هم توفیر دارد.

از همه این توضیحات درباره هوس بازی بشر دو پا که بگذریم باید موضوعی را برایتان موشکافی کنم. آن هم این که همه چیز در این دنیا بزرگانه و بچگانه دارد. نه این که فقط بزرگانه و بچگانه مخصوص سایزهای لباس باشد یا مثل دهه ۷۰۱ فقط در مجالس عزا و عروسی غذای بزرگانه و غذای بچگانه داشته باشیم که البته آن غذاهای بچگانه در عروسی‌ها هیچ بچه‌ای را سیر نمی‌کردند. مفاهیم و آداب و رسوم هم شکل‌های بچگانه‌شان یا شکل بزرگانه فرق می‌کند. مثلا همین نوبرانه و آداب و رسومی که پیرامون آن شکل می‌گیرد. معمولا بزرگ‌تراها اگر می‌خواهند میوه‌ای را نوپر کنند باید بروند پای کاری نوبرانه فروشی یا پای دخل میوه‌فروشی و کارت بکشند و میوه نوبرانه بخرند. اما در اقلیم‌هایی که میوه نوبرانه در آن‌ها بار می‌دهد رسم بر این است که بچه‌ها میوه‌های نوبرانه را از شاخه درخت‌ها بکنند و بخورند و جالب این که این مساله بین مردم جا افتاده و باغدارها از این مساله ناراحت نمی‌شوند. روی در و دیوار بسیاری از باغ‌ها هم نوشته: «خوردن حلال، بردن حلال» یعنی هر کسی می‌تواند وارد باغ بشود و تا جایی که دلش می‌خواهد میوه نوبرانه بخورد اما حق بردن ندارند!

اما یک مشکل جدی این وسط هست. آن هم این که متأسفانه سگ‌های نگهبان باغ‌ها سواد خواندن و نوشتن ندارند و نمی‌فهمند که روی دیوار اجازه میوه خوردن را به مردمی که وارد باغ می‌شوند، داده‌اند.

هنوز دانشمندان حوزه زبان‌شناسی دارند تحقیق می‌کنند که بفهمند آیا نوبرانه واژه‌ای قدیمی است و از زبایی زبان فارسی ریشه گرفته و خودش را بین دایره واژگان فارسی جا داده یا این که میوه‌فروش‌ها برای این که بتوانند بعضی میوه‌ها را ۱۰ برابر قیمت واقعی به مردم بفروشند این اسم را گذاشته‌اند روی بعضی میوه‌هایی که زودتر از فصل فراوانی‌شان به میوه فروشی می‌رسند. مادر بیشتر اقلیم‌های کشورمان به میوه‌های گوجه سبز و چغاله بادام و زردآلو و دیگر میوه‌های بهاری، در اولین عرضه به بازار می‌گویم نوبرانه و خواسته یا ناخواسته به میوه فروشان محترم کمک می‌کنیم که این میوه‌های معمولی را ۱۰ برابر قیمت معمولی برایمان فاکتور کنند.

البته حالا دیگر دنیای جدید کند همه چیز را درآورده و همین یک دلخوشی کوچک خوردن نوبرانه را هم از ما گرفته است. خیر ندیده فکر می‌کند دارد به ما لطف می‌کند. دنیای جدید را می‌گویم. مثلا می‌نشیند پیش خودش فکر می‌کند اگر کاری کنم که این مردم در همه روزهای سال توت فرنگی داشته باشند لابد خوشحال‌ترند. بعد می‌رود توت فرنگی گلخانه‌ای را اختراع می‌کند شبیه این جوان‌هایی که هیکل‌شان را به ضرب دارو و آمپول گلدانی و چغر کرده‌اند. توت‌فرنگی‌هایی که همیشه سال در میوه فروشی‌ها هستند و بر خلاف هیکل کنده و رنگ خوب‌شان نه طعم دارند و نه بو.

یکی دیگر از معضلاتی که مفهوم نوبرانه برای دنیای ما به وجود آورده این است که این هوس نوبرانه خوردن باعث شده که بشر دو پا به هیچ میوه‌ای اجازه رسیدن به اوج تکامل را ندهد. مثلا درخت بادام با هزار امید و آرزو میوه می‌دهد و برای میوه‌اش آینده خوشی را متصور می‌شود که این میوه چند ماه دیگر بادام شود و برود قاطی آجیل‌ها و کیلویی خدا تومان قیمتش بشود و سری در سرها در بیاورد. آن



علیرضا رافتی

روزنامه‌نگار و مستندسازی که چند کار ناکارآمد دیگر هم می‌کند و خودش نمی‌داند چه‌کاره است



مرتضی درخشان

روزنامه‌نگار و تحلیلگر مسائل خوراکی که با این وضعیت هیچ وقت لاغر نمی‌شود

اشتباه نوبرانه از دیدگاه زبان‌شناسی

مرتضی درخشان از بیخ با فرهنگ نوبرانه مخالف است

انگار نوپریش را آورده‌است! خود همین جمله برای این‌که بدانیم نوبرانه خیلی چیز بی‌خودی است، کافی به نظر می‌رسد اما بدون شک در بینش خوانندگان محترم روزنامه، افرادی حضور دارند که این جمله را به عنوان نقطه‌قوت نوبرانه برداشت می‌کنند.

مثلا این افراد می‌گویند ببین نوپر چقدر خوب است که هرکسی چیزی را گران عرضه می‌کند انگار آن چیز خوب را که نوپر بوده آورده‌است، در صورتی که اصلا این طور نیست.

زبان‌شناسان می‌گویند نوپر یک اسم خاص است، یعنی اسم یک نفر است و اینجاصفت نیست که بگوییم صفت خوبی است یا بد! و جالب این‌که تاریخ‌دانان هم معتقدند نوپر نام یک سردار ایرانی بوده که در هر جنگی حضور داشته سپاه ایرانیان در آن جنگ به پیروزی می‌رسیده و اگر احمیان در گروهی عضو باشید که این آن زبان‌شناسان و این تاریخ‌دانان در آن حضور داشته باشند قطع به یقین به این نتیجه می‌رسید که این جمله مربوط به حمله ایران به یونان بوده که در غیاب نوپر رخ داده و یونانی‌ها می‌گفتند انگار ایرانی‌ها نوپرشان را آورده‌اند که می‌خواهند به ما حمله کنند.

اگر خون آریایی در گ‌هایتان است باید این دلیل را پسندیده باشید، اما از چهره‌های شما پیداست خون آریایی کیفیت گذشته را ندارد و نیاز به دلایل بیشتری دارید.

اجازه بدهید از نگاه اقتصادی به این مساله نگاه کنیم، چغاله‌بادام کی به بازار می‌آید؟ اصلا کجای دنیا گفته‌اند چغاله‌بادام درست در روز فلان و ساعت فلان به بازار بیاید که شما چیزی را که از آن روز زودتر برسد، نوبرانه می‌خوانید؟

خب هر چیزی هر وقتی به بازار بیاید اولش نوبر است بعد می‌شود معمولی! خب حالا آن چیز نوپر را چرا باید گران خرید؟ مگر مسابقات اتومبیلرانی است که هر کسی زودتر رسید برنده می‌شود؟ خب زودتر رسیده که رسیده! چه بهتر بود که اجازه می‌داد بقیه هم می‌آمدند و همه با هم می‌رسیدند تا این مسخره‌بازی‌ها پیش نیاید!

اصلا تصور کنید یک نفر تمام چغاله‌بادام‌های ایران را بخرد و ببرد و توی یک سردخانه با محیطی مناسب انبار کند و زمستان به بازار بفروشد، نوزدهم آذرماه هم بخشی از آن را بریزد کف بازار که بفرومایید نوبرانه! این می‌شود نوبرانه؟! سپاه زمستان چغاله‌بادام؟! ما هیچ خودتان کنار خیابان به جای چرخ لبو چغاله‌بادام ببینید ناراحت نمی‌شوید؟!!

این کار اصلا صلاح نیست، اما سود خوبی دارد! البته اینها را من می‌گویم ولی اگر یک نفر اول دی ماه سر چهارراه‌تان بساط کرد یقه ما را نگیرد، این یک مثال ساده بود که البته به نظر می‌رسد با هم قانع نشدید. بیایید یک مقدار ماجرا را اخلاقی کنیم شاید قبول کردید.

هوس کار خوبی است؟! اگر خوب بود چرا آن خواننده می‌گفت بازم توی هوسباز می‌ری با یک اشاره؟! لابد کار خوبی نیست که به عنوان یک صفت منفی در اینجا به کار برده‌شده! حالا شما فکر کنید در خیابان راه می‌روید، در مقابل مغازه میوه‌فروشی ردیف گوجه‌سبزه‌ها را می‌بینید که با انواع و اقسام چراغ‌های خیاری، مدادی، هزار، کم مصرف و اس‌ام‌دی نوپردازی شده‌است و یک گونی خیس نیمی از آن را زیر خود پنهان کرده و در حالی که صاحب مغازه دارد با یک بطری آب معدنی که احتمالا چند سوراخ روی درش دارد، نیم دیگر آنها را آب‌پاشی می‌کند تا برق بزنند، بعد درست در لحظه‌ای که شما از مقابل مغازه عبور می‌کنید روی یکی از آنها نمک می‌زند و گاز می‌زند و ناگهان یک صدای خرچ استخوان خردکن توی گوشتان می‌پیچد و آن مغازه دار برای آن‌که به شما توضیح بدهد چقدر ترش است وقتی که برمی‌گردید، چشم‌هایش را باریک می‌کند، پیشانی‌اش را چروک می‌اندازد و کله‌اش را به این طرف و آن طرف می‌چرخاند و از میان لب‌های غنچه شده فوت می‌کند که اوفففف چه ترشه... به نظرم مثال خوبی نبود. تا یک لیتر و نیم آب از لب و لوچه خودمان راه نیفتاده اجازه بدهید همین‌جا بحث هوس را رها کنیم و از این بخش عبور کنیم.

زاویه بهتر برای بررسی این مساله یک خط مستقیم است که از دندان به جیب می‌رسد و از آنجا مسیر خودش را کج می‌کند و روی جگر می‌ایستد، ما هوس می‌کنیم چغاله‌بادام‌های ترد و نوبرانه را با نمک تست کنیم و دندان‌هایمان شروع می‌کنند به برخورد به یکدیگر! آن وقت بدون دخالت مغز این دندان‌ها به جیب فرمان می‌دهند هرچی داری بریز بیرون و جیب مستقیما دندان‌ها را به جگر ارجاع می‌دهد که دندان روی جگر بگذارد تا نوبرانه عبور کند و اصل جنس که به بازار رسید مثل بقیه از آن استفاده کن! طبیعتا یک ماه دیرتر خوردن آن ترش و شیرین لعنتی که دماز از روزگار آدمی در می‌آورد تاثیرری روی آدم نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد برای این کار بهتر است یک نقشه از تمام نوبرانه فروشی‌های تهران تهیه کنید و مانند نقشه میدان مین از مسیری عبور کنید که به هیچ کدام از آنها برخورد نداشته‌باشید. به این ترتیب اگر خانواده هم همراه شماست در امان خواهید بود.

به هرحال نوبرانه خوردن خیلی کار خوبی نیست، آن میوه‌هایی که در خیابان می‌بینید کلی چشم رویشان افتاده که با توجه به شرایط اقتصادی حال حاضر مردم این نگاه‌ها به حسرت آلوده است، جیب خودتان است‌ها، ولی آن هم نگاه خودشان است.

کاش می‌شد در مورد نوبرانه هم مثل ساندویچ‌های رنگ تفریح مدارس برخورد کرد که هر کس می‌خرد حمله می‌کردیم و ساندویچش را در چشم بر هم زدنی می‌خوردیم و بعد روابط به چشم بر هم زدنی به حالت عادی بر می‌گشت! این طوری هرکس می‌خواهد نوبرانه بخرد حساب کار دستش خواهد بود.

علی گنجی، رونامه نگار و تنها دانشجوی دندانیزشکی ایرانی در

اسلواکی از خاطراتش از بازار تجریش و نوبرانه می‌گوید

یک عملیات سری

مثل یک عملیات پیچیده بود. باید از سد چند نفر می‌گذشتم تا به محبوبم زودتر از موعد برسم. می‌دانستم بالاخره در کوچه پس کوچه‌ها بالاخره یکی هست که نوپریش را آورده باشد. اول، مشکل مادر بود و نهی کردن‌های همیشگی: «اگر بفهمم باز گرفتی و خوردی!» نیایی بگویی دلم درد گرفته، «گوجه‌سبز به دل دردش می‌آرزد. مادر بالاخره مشغول خرید می‌شود و من لایه‌لای چانه‌زنی‌ها با مغازه‌داران تجریش باید فکرم را عملیاتی می‌کردم.

اول باید شرورین را پیدا می‌کردم. او زودتر از بقیه از باغ ورامین گوجه‌سبزه‌ها را می‌آورد. می‌چید روی گاریش و قبل از ورودی امامزاده بساط می‌کرد. رمز محبوبیتش همان سبزی دلاری بود که می‌ریخت توی پلاستیک کنار گوجه‌ها. تا دیدم مادر مشغول است سریع رفتم سمت شرورین. دورش شلوغ بود، ولی کار من را راه می‌انداخت. منتظرت بودم روز اولی. باقی پولی را که از خرید میوه‌ها گرفته بودم به او دادم. به مادر هم می‌گفتم میوه‌فروش گران فروخت.

رمز مریض نشدن، نمک زیاد بود. چند بار گوجه‌سبزه‌ها را بردم خانه بشورم و بخورم اما مادر، فرزند شکمو و جاسازهایش را بهتر می‌شناخت و گوجه‌سبزه‌ها راهی سطل آشغال می‌شدند. چرا هر قدر کثیف‌تر بود خوشمزه‌تر بود؟ نمک را می‌ریختم و در کیسه را می‌گرفتم و تکان می‌دادم تا سهم نمک برابری بگیرند. برای آیدا هم که می‌بردم با نمک زیاد دوست داشت.

حالا من آماده بودم. یک کیسه گوجه‌سبز پشت لباسم بود تا با باد کردن جیب لو‌نروم. آیدا هم جلوتر از من پشت مادرمان راه می‌رفت تا پوشش لازم را بدهد. مادر زیر چشم نگاه می‌کرد و تا حواسش کمی پرت می‌شد گوجه سبزی به آیدا می‌دادم و یکی خودم برمی‌داشتم. حیف که نمی‌شد بیشتر مزه‌اش را در دهانم حفظ کنم. لب باد کرده از گوجه‌سبز هر دو را لو می‌داد. شب که می‌شد و خسته از بازار می‌رسیدیم، خوشحال از عملیات سری سریع دست‌های خودم و آیدا را می‌شستم تا بوی گوجه رسوای‌مان نکند. مادر، خریده‌ها را که می‌شست و با فنجانی چای می‌آمد و یک شاخه نیات برای هرکداممان می‌گذاشت: «اینو بخورید به وقت دل درد نگیرید از آن همه گوجه‌سبزی که خوردید.»

